



از آموزه‌های آن نخستین آموزگار



هنگامی که ما باهم به غزل سرایی‌های آنان گوش می‌دادیم، ابیات و یا مصرع‌ها را برجسته می‌کرد. در مورد آن نظر می‌خواست و یا توضیح می‌داد. در آموختن همیشه به شیوه‌های یادگیری ویژه هر کدام ما تأکید می‌کرد؛ مثلاً می‌دانست که من خواندن را ترجیح می‌دهم؛ ولی زبیده از راه شنیدن و دیدن بهتر می‌آموزد. آشنایی بسیار خام و ابتدایی من با تصوف اسلامی آن‌هم عمدتاً به واسطه شعر و ادب فارسی، در جهان سرگردان امروز ما، یک منبع الهام و تسلاهی همیشگی بوده است. زمانی که نخستین بار به عنوان یک دانشجو به آمریکا رفتم، با مسلمانان و ضد مسلمانان بسیار دگم‌اندیش آشنا شدم. نگاه کردن به اسلام و مسلمانان از فاصله دور، دلگرم‌کننده نبود. در جهان بیرون آنچه اکثریت از ما می‌دانستند با اندیشه خون‌ریزی و وحشت گره خورده بود. از سویی مسلمانانی نیز که با فرهنگ اندیشه اسلامی ناآشنا بودند و آموزه‌های دینی‌شان منحصر به یک روایت تقلیل یافته از فریضه دینی بود، با حالت تدافعی به دین می‌نگریستند و اسلام را در چهارچوب‌های کوچک سیاسی

پدر نخستین و جدی‌ترین آموزگار ما؛ فرزندان و عده‌ای از شاگردانش بود. یکی از محورهای آموزش او در نوجوانی من تلاش پیگیرانه‌اش برای آشنایی ما با تصوف اسلامی بود. از کودکی آموزش گلستان سعدی و خوانش مثنوی معنوی بخش مهمی از زندگی ما گشت. پدر برای ما اشعار بیتل دهلوی را می‌خواند. ما را با مناجات خواجه عبدالله انصاری آشنا کرد. از تفکر شهاب‌الدین سهروردی برای ما گفت. بحث‌های عمده در فلسفه و تصوف اسلامی را با ما در میان گذاشت. او ما را با متون اصلی کلاسیک فارسی آشنا ساخت؛ ولی فراتر از آن تشویق مان می‌کرد که تصوف را در کلام امیرعلی شیرنوایی و غنی خان و سایر بزرگان غیرفارسی‌زبان نیز به خوانش بگیریم. همچنان بعدها در اثر آموزش او با رگه‌های تصوف در افکار شاعران و نویسندگان منطقه و غرب نیز آشنا شدیم.

پدر در آموزشش به موسیقی خیلی اتکا می‌کرد. ما با آثار خیلی از بزرگان ادب فارسی و پشتو از طریق موسیقی آشنا شدیم. نام‌های استادان خرابات برای ما آشنا بود. پدر

شهرزاد اکبر

۱۸۲



بنیاد اندیشه

و تعصب، به کاوش در مسیر خود ادامه دهم...

پدر هدیه‌های فراوان برای ما (فرزندان، شاگردان و دوستانش) به‌جا گذاشت. یکی از گران‌بهاترین هدیه‌هایش برای من آشنایی نسبی‌ام با گنجینه حیرت‌انگیز تفکر و تصوف دینی است که متأسفانه در روزگار ما و سرزمین ما، وصل ما به آن هر روز کم‌رنگ‌تر می‌شود. پدر با بهره‌گیری از این گنجینه سرشار بود. در دشوارترین روزهای زندگی نیز برای ما زمزمه می‌کرد: از چمن تا انجمن جوش بهار رحمت است، دیده هر جا بازمی‌گردد دچار رحمت است.

پدر رفت اما آموزه‌هایش همیشه با ما خواهد ماند. اگر بکوشیم شاید بتوانیم با الهام‌گیری از او در این جهان زخمی، هنوز هم در پی کشف نشانه‌های رحمت باشیم.

انعطاف‌ناپذیر گروگان گرفته بودند.

آنچه در هر دو دگم‌اندیشی مشترک بود، دید هر دو طرف به اسلام به‌عنوان دینی با تفکر جامد و ثابت و بی‌تاریخ بود. درحالی‌که در روایت پدر، ما به تاریخ پر نشیب و فراز اندیشه اسلامی می‌پرداختیم که گویای پویایی تفکر اسلامی در دوره‌های مشخص تاریخی بود. بعلاوه دانش دگم‌اندیشی هر دو دسته در مورد تصوف اندک و یا هیچ بود؛ بنابراین با میراث غنامند اسلام در این ساحه بیگانه و یا دشمن بودند.

در تقابل این دو دگم، من برای کشف هویت خود به آشنایی اندک خود با تصوف پناه بردم و تا حد ممکن از دگم‌اندیشی‌های هر دو سو در امان ماندم. تصوف امکان این را فراهم کرد که در تقابل‌های خشمگین دنیای اطرافم در مورد دین، بتوانم بی‌تلاخی

